

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، زمستان ۱۳۸۰، شمارهٔ مسلسل ۸، ص ۲۵-۴۴

## الرضا من آل محمد (ص)



محمد الله اکبری\*

در این نوشتار برآنیم تا شعار «الرضا من آل محمد» را بررسی کنیم؛ شعاری که عباسیان با تکیه بر آن توانستند بسیاری از بنی هاشم و شیعیان آنان - به ویژه ایرانیان - را با خود همراه کرده و مدت‌ها چهره واقعی خود را در پشت آن پنهان سازند. این بررسی، در چهار محور الرضا در لغت عرب، الرضا در عرف مسلمانان در دو قرن نخست هجری، الرضا در دعوت عباسی و الرضا نزد دعوت شدگان تقدیم می‌گردد.

**واژه‌های کلیدی:** الرضا، الرضا من آل محمد، دعوت‌نگران، دعوت شدگان و سازمان

دعوت

### الرضا در لغت عرب

الرضا اسم از رَضِيَ يَرْضِي است. الرضا مصدر است و به‌عنوان وصف و به معنای اسم مفعول می‌آید. گفته می‌شود: رجل رَضِيَ أَي مرضِي عنه: مرد پسندیده شده؛ رَضِيَ الشَّيْءُ، رَضِيَ بِالشَّيْءِ و رَضِيَ عَنْهُ، فَالشَّيْءُ مَرْضُوءٌ و مرضِي أَي اختاره و قنع به، یعنی آن را انتخاب کرد و به آن قانع شد، شیء موردپسند است.

در کاربرد الرضا، مفرد، مثنی و جمع و نیز مذکر و مؤنث یکسان است؛ گفته می‌شود: هو رَضِي، هم رَضِي. و نیز: رَضِيَتِ الشَّيْءُ و ارتضيته، فهو مرضِي؛ آن چیز را پسندیدم، پس آن پسندیده است. و رضيه لذلك الأمر فهو مَرْضُوءٌ و مرضِي: <sup>(۱)</sup> او را برای آن کار پسندید، پس او پسندیده است. در قرآن، در آیه ۱۰۰ سوره توبه آمده است: «لقد رضى الله عن المؤمنين» خداوند از مؤمنین راضی شده است و نیز در سوره مجادله آیه ۲۲: «و رضى لكم الاسلام ديناً» اسلام را دین شما پسندیدم و در سوره مائده آیه ۱۱۹: «رضى الله عنهم و رضوا عنه».   
**الرضا در عرف مسلمانان صدر اسلام**

کسی که این کلمه را در متون اسلامی جستجو می‌کند، به این نکته برمی‌خورد که «الرضا» بیشتر در موارد اختلاف به کار برده می‌شده است؛ یعنی هر جا مسلمانان اختلاف می‌کرده‌اند، برای حل مشکل و رفع اختلاف «الرضا» پیشنهاد می‌شده است. از بررسی موارد کاربرد «الرضا» نتیجه گرفته می‌شود که «الرضا» یعنی «من اجتمعت عليه الامة: کسی که امت بر او گرد آیند.» پس می‌توان گفت که «الرضا» مترادف «الجماعة» است؛ الرضا یعنی کسی که گروه تصمیم گیرنده، یا اهل حل و عقد (خبرگان) یا اکثریت انتخاب‌کنندگان، او را انتخاب کرده و پسندیده باشند. خلاصه، «الرضا» یعنی «منتخب» و «برگزیده.» اینک نمونه‌ای چند از موارد کاربرد این کلمه را بررسی می‌کنیم:

- پس از کشته شدن عثمان و فرار امویان از مدینه، مصریان به اهل مدینه گفتند: «انتم اهل الشوری و انتم تعتقدون الامة فانظروا رجلاً تنصبونه و نحن لكم تبع، فقال الجمهور:

علی بن ابی طالب، نحن به راضون: شما اهل شورا هستید و امام را شما بر می‌گزینید. پس با مشورت، مردی را برگزینید که ما پیرو شما هستیم! پس عموم مردم گفتند: ما علی بن ابی طالب را برگزیدیم و به او راضی هستیم.»<sup>(۲)</sup>

● پس از مرگ عثمان، اصحاب پیغمبر نزد علی(ع) رفتند و گفتند: این مرد کشته شد و مردم ناگزیر باید رهبری داشته باشند! علی(ع) فرمود: «أَو تَكُونُ سُورِي؟» قالوا: «انت لنا رَضِيٌّ»<sup>(۳)</sup> قال: «فالمسجد، إِذْأ يَكُونُ عَن رَضِيٍّ مِّنَ النَّاسِ»<sup>(۴)</sup> فرمود: آیا شورا تشکیل شده است؟ گفتند: تو برگزیده ما هستی. فرمود: پس (باید بیعت) در مسجد و با رضایت (انتخاب) مردم باشد.

● در همان واقعه، علی(ع) در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: «ان كان لا بد من ذلك، ففی المسجد، فَأَنْ بِيَعْتِي لَا تَكُونُ حَقِيًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَن رَضِيٍّ الْمُسْلِمِينَ وَ فِي مَلَأٍ وَ جَمَاعَةٍ»<sup>(۵)</sup> اگر ناگزیر باید با من بیعت شود، باید در مسجد باشد. بیعت من پنهانی نیست و جز با رضایت مسلمانان و در جمع مردم انجام نمی‌شود.»

● پس از اصرار مردم بر بیعت با علی(ع) و سپری شدن مهلت، علی(ع) بر منبر رفت و فرمود: «يا ايها الناس، عن مَلَأٍ وَ اذْنِ، اِنَّ هَذَا اَمْرِكُمْ لَيْسَ لِاحِدٍ فِيهِ حَقٌّ، اِلَّا مِنْ رَضِيَّتُمْ وَ اَمْرَتُمْ، وَ قَدْ افترقنا بِالْاُمْسِ عَلِيٍّ اَمْرًا، فَاِنْ شِئْتُمْ، قَعَدْتُ لَكُمْ، وَ اِلَّا فَا لِحَدِ عَلِيٍّ اَحَدٌ»<sup>(۶)</sup> ای مردم، همه حاضرید و اجازه می‌دهید، این حکومت شما است و هیچ‌کس را در آن حقی نیست جز کسی را که شما برگزینید و امارت دهید. ما دیروز با توافق بر امری از هم جدا شدیم، اگر امروز باز بر رأی خود هستید، حکومت شما را عهده‌دار شوم، و اگر نیستید، هیچ‌کس را بر دیگری حقی نیست!»

● در روزهای محاصره بیت عثمان، وی از علی(ع) خواست تا شورشیان را - که قصد کشتن وی را داشتند - برگرداند. علی(ع) پس از بررسی اوضاع به او نوشت: «الناس الي عدلك احوج منهم الي قتلك، و اني لأرى قوتك يرضونك بالرضا»<sup>(۷)</sup> مردم، به عدالت تو بیش از

کشتنت نیازمندند، من گروهی را می‌بینم که جز به «الرضا» - کسی که مورد قبول همه باشد - رضایت نمی‌دهند.»

● در همان واقعه، علی(ع) در پاسخ خواستاران بیعت فرمود: «لیس ذلک الیکم انما هو لأهل الشوری و اهل بدر، فمن «رضی به» اهل الشوری و اهل بدر فهو الخلیفة:»<sup>(۸)</sup> انتخاب خلیفه، حقّ شما نیست. این کار منحصر به اهل شورا و اصحاب بدر است، هرکس را که آن‌ها برگزیدند خلیفه است.»

● در مراسم بیعت با علی(ع)، «طلحه» ضمن سخنانی گفت: «... ان الله قد رضی لکم الشوری، فأذهب بها الهوی، قد تشاورنا «فرضینا» علیاً فبایعوه:»<sup>(۹)</sup> ای مردم، خداوند شورا را برای شما پسندیده است و با آن خواسته دل را از بین برده است. ما مشورت کردیم و علی را برگزیدیم، با وی بیعت کنید!»

● در جنگ جمل، طلحه به علی(ع) گفت: «فاعتزل هذا الأمر و نجعله شوری بین المسلمین، فإن «رضوا» بک، دخلت فیما دخله الناس. و ان «رضوا» غیرک کنت رجلاً من المسلمین:»<sup>(۱۰)</sup> از حکومت کناره بگیر تا آن‌را شورا قرار دهیم. اگر تو را برگزیدند، در کاری وارد شده‌ای که همه مسلمانان وارد شده‌اند، و اگر دیگری را انتخاب کردند، تو هم مردی از مسلمانان هستی!» کنایه از این‌که تو هم چون دیگران به انتخاب شورا راضی باش.

● پس از آن‌که معاویه به حکومت دست یافت، روزی بنی‌هاشم را گرد آورد و گفت: «ألا تحدّثونی عن ادعائکم الخلافة دون قریش، بم تكون لکم؟ «أبالرضا» بکم؟ أم بالأجتماع علیکم دون القرابة؟ أم بالقرابة دون الجماعة؟ أم بهما جميعاً؟ فإن كان هذا الأمر «بالرضا» والجماعة، دون القرابة، فلا أرى القرابة أثبتت حقاً و لا أسست ملكاً، و ان كان بالقرابة دون الجماعة و «الرضا» فما منع العباس عمّ النبی و وارثه و ساقی الحجیج و ضامن الأیتام أن یطلبها...، و ان كانت الخلافة «بالرضا» والجماعة والقرابة جميعاً، فإن القرابة خصلة من خصال الأمامة، لا تكون الأمامة بها و...»<sup>www.aloprihsas.com</sup> و اسم دَعَوْنَهَا بِهَا وَحَدَهَا، وَلَكِنَّا نَقُولُ: أَحَقُّ

قریش بها من بسط الناس ایدیهم الیه بالبیعة، و نقلوا اقدامهم الیه للربة... ای بنی هاشم، شما ادعا دارید که خلافت حق اختصاصی شما است و از آن دیگر قریشیان نیست. آیا درباره این ادعایتان با من سخن نمی‌گویید؟ به چه دلیل خلافت از آن شما است؟ آیا به دلیل رضایت (انتخاب) مردم و گرد آمدن آنان بر شما است (و به خویشاوندی نیست) یا به خویشاوندی است و نه به اجتماع مردم؟ یا به هر دو است (هم به رضایت و اجتماع مردم است و هم به خویشاوندی)؟ اگر حق خلافت به رضایت و اجتماع مردم است و به خویشاوندی نیست، که در این صورت خویشاوندی نه حقی را ثابت می‌کند و نه حکومتی را بنیان می‌گذارد! و اگر حق خلافت به خویشاوندی است و به گرد آمدن مردم و رضایت آنان نیست، پس چه چیزی عباس عموی پیامبر(ص)، و وارث او و ساقی حاجیان و سرپرست یتیمان و... را از مطالبه آن بازداشت؟ و اگر خلافت هم به رضایت و گرد آمدن مردم است و هم به خویشاوندی، در این صورت خویشاوندی یکی از شرایط امامت است و امامت تنها به خویشاوندی نیست. شما تنها به سبب خویشاوندی ادعای خلافت دارید، ولی ما می‌گوییم که سزاوارترین قریش به خلافت کسی است که مردم با او بیعت کنند و با شوق به سوی او روند...»

ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: «ندعی هذا الأمر بحق من لولا حقه لم تقعد مقعدک هذا، و نقول: کان ترک الناس أن یرضوا بنا و یجتمعوا علینا، حقاً ضیعوه و حظاً حرموه...»<sup>(۱۱)</sup> ما خلافت را به حق کسی (پیامبر ص) ادعا می‌کنیم که اگر حق او نبود، اکنون تو بر این جایگاه ننشسته بودی، و می‌گوییم: این که مردم از انتخاب ما و گرد آمدن بر ما سرباز زدند، حقی بود که پایمال کردند و بهره‌ای بود که از آن محروم شدند...»

گفتنی است که در این متن، همه جا واژه «الرضا» مترادف واژه «الجماعة» آمده است.

● آن‌گاه که «عبدالله بن زبیر» از «محمد بن حنفیه» و «عبدالله بن عباس» خواست تا با او بیعت کنند، در پاسخ گفتند: «انا لا نبایع الا من اجتمعت علیه الامة، فاذا اجتمعت علیک الامة بایعناک...»<sup>(۱۲)</sup> ما جز با کسی که امت بر او گرد آمده باشد، بیعت نمی‌کنیم. هرگاه امت بر تو

گرد آمدند، با تو بیعت خواهیم کرد...»

● پس از مرگ «یزید بن معاویه»، «سلم بن زیاد» (والی خراسان) سپاه خراسان را به بیعت با «منتخب» و «الرضا» فرا خواند: «... و دعا الناس الى البيعة على الرضا حتى يستقيم امر الناس على خليفة فبايعوه.»<sup>(۱۳)</sup>

● پس از مرگ یزید بن معاویه و فرار «عبدالله بن زیاد» از عراق، مردم بصره خواستند برای خود امیری برگزینند. سران آنها «قیس بن الهيثم السلمي» و «نعمان بن سفیان راسبی» بودند. قیس به انتخاب نعمان رضایت داد و گفت: «قد رضيت بمن رضى به النعمان و سماه لكم.» و نعمان از قیس و مردم بر «الرضا» (منتخب) پیمان گرفت: «... و أخذ على قيس و على الناس العهد بالرضا.»<sup>(۱۴)</sup>

● در قیام مختار، شیعیان بر او گرد آمده و به او رضایت دادند: «... و اتفقوا على الرضا به.»<sup>(۱۵)</sup>

● در قیام توابین، «رفاعة بن شداد»، پس از «مسیب»، رشته کلام را به دست گرفت و گفت: «وآؤا أمرکم رجلاً تفزعون اليه و تحفون برأيته و قد رأينا مثل الذی رأیت، فأن تکن انت ذلک الرجل، تکن عندنا مرضياً...: فرماندهی تان را به مردی بسپارید که در سختی ها به او پناه برده و بر پرچمش گرد آید! رأی ما چون رأی تو است. اگر تو آن مردی، نزد ما برگزیده ای (پسندیده ای)»...

● هنگامی که «مصعب بن زبیر» با «عبدالملک بن مروان» به پیکار بود، «مهلب بن ابی صفره» و یارانش، از طرف «عبدالله بن زبیر» در خوزستان با خوارج می جنگیدند. چون مصعب کشته شد، مهلب و یارانش با عبدالملک بیعت کردند. خوارج چون چنین دیدند فریاد برآوردند که ای دشمنان خدا، دیروز در دنیا و آخرت از او بیزاری می جستید و او امروز که امیر شما را کشته، امامتان شده است؟! کدام گمراه و کدام راه یافته است؟! «سپاهیان مهلب پاسخ دادند: «یا اعداء الله، رضينا بذالك، اذ كان بل امونا و نبضنا بهذا كما كنا رضينا بذاك»<sup>(۱۶)</sup> ای

دشمنان خدا! به مصعب راضی بودیم چون امیر ما بود، و اکنون به عبدالملک رضایت داریم، چنان‌که به مصعب رضایت داشتیم.»

● در پیکار «هرثمة بن أعین» با «ابوالسرایا»، چون عرصه بر هرثمه تنگ شد، فریاد برآورد: «یا أهل الكوفة، علام تسفکون دماءنا و دماءکم؟ ان کان قتالکم ایانا کراهیة لأماننا، فهذا المنصور بن المهدي، رضی لنا و لکم، نیایه...»<sup>(۱۷)</sup> ای کوفیان، چرا خون خود و خون ما را می‌ریزید؟ اگر جنگتان یا ما بدان جهت است که امام ما را نمی‌پسندید، این، منصور پسر مهدی است و مورد پسند ما و شما است. با او بیعت می‌کنیم....»

● در قیام ابوالسرایا پس از مرگ «ابن طباطبای علوی»، ابوالسرایا در سخنرانی خود گفت: «... و قد وصی ابو عبدالله الی شبيهه... فان رضیتم فهو الرضا، والا فاختاروا لأنفسکم»<sup>(۱۸)</sup> ابو عبدالله (ابراهیم بن طباطبا) کسی مانند خود را به جانشینی برگزیده است... اگر او را می‌پسندید، او منتخب - «الرضا» - است وگرنه، دیگری را برای خود برگزینید.»

● در همین قیام، پس از سخن ابوالسرایا، «علی بن عبدالله علوی» که ابن طباطبا او را به جانشینی خود انتخاب کرده بود، به «محمد بن زید» علوی گفت: «قلدناک الریاسة و انت الرضا عندنا»<sup>(۱۹)</sup> تو را ریاست دادیم، تو نزد ما پسندیده‌ای (منتخب مایی).»

● در جریان نصب امام رضا به امامت، «ابن سنان» از امام کاظم (ع) پرسید: «پس از شما چه کسی امام است؟ امام پاسخ داد: فرزندم علی. ابن سنان گفت: «له الرضى والتسليم»<sup>(۲۰)</sup> به او راضی و تسلیم هستیم.»

● مأمون روزهای سه‌شنبه برای مناظره فقهی می‌نشست. روزی نشسته بود که مردی - دامن به کمر زده و کفش به دست گرفته - وارد شد، بر گوشه‌ای ایستاد و گفت: «السلام علیکم.» مأمون جواب سلامش را داد. مرد گفت: از این جایگاهی که در آن نشسته‌ای خیرم ده؟ آیا به اجتماع امت است یا به قهر و غلبه؟ مأمون گفت: نه به این است و نه به آن، بلکه کسی که عهده‌دار حکومت مسلمانان بود، من و برادرم را جانشین خود کرد، «فلما صار الأمر

الی، علمت انی محتاج الی اجتماع کلمة المسلمین فی المشرق والمغرب علی الرضا بی؛ چون حکومت به من رسید، دانستم در انتخاب خودم به اجتماع رأی مسلمانان در شرق و غرب نیازمندم» و دیدم که اگر حکومت را رها کنم مسلمانان با هم نزاع می‌کنند؛ کار اسلام پریشان و کار مسلمانان آشفته می‌گردد؛ جهاد باطل، حج متوقف و راه‌ها ناامن می‌شود، «فقیمت حیاطة للمسلمین الی ان یجمعوا علی رجل یرضون به فأسلم الیه الأمر»<sup>(۲۱)</sup> پس برای حفظ مسلمانان حکومت را به عهده گرفتم تا این‌که آنان بر کسی که مورد قبول همه باشد گرد آیند و من حکومت را به او بسپارم. و هرگاه آنان بر کسی اتفاق کنند، حکومت را به او واگذار می‌کنم.» پس آن مرد سلام کاملی کرد و رفت.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در موارد بیست‌گانه مذکور که از متون مختلف و از محدوده زمانی سال ۳۶ تا ۲۲۰ هجری گردآوری شده است، «الرضا» غالباً با کلمه «الجماعة» مترادف آمده است و حتی در مواردی هم که تنها به کار رفته همان معنا را دارد. از بررسی موارد کاربرد واژه «الرضا» چنین برمی‌آید که مقصود از آن در عرف اهل آن زمان، «منتخب»، «برگزیده» و «کسی است که همه یا اکثریت مردم یا اهل حل و عقد (خبرگان) او را انتخاب کرده و پسندیده باشند.

#### معنای «الرضا من آل محمد» در دعوت عباسیان

با توجه به آنچه در معنای الرضا گفته شد، «الرضا من آل محمد»، یعنی «منتخب» از «آل محمد(ص)» چون سال ۱۰۰ هجری سپری شد و حکومت اموی به مرحله ثبات خود رسید و با اصلاحات «عمر بن عبدالعزیز» فشار حکومت بر مخالفان کاهش یافت، بنی‌هاشم که از پیش منتظر سپری شدن سال ۱۰۰ بودند، در سال‌های آغازین سده دوم هجری، در سه گروه کاملاً جدا از هم - که هر سه متکی بر یکی از سه پسر بزرگ حضرت علی(ع) بودند - دعوت خود را شروع کردند. این سه گروه عبارت بودند از: عباسیان، فرزندان امام حسن(ع) و فرزندان



□ عباسیان خود را میراث‌دار «ابوهاشم» پسر «محمد بن حنفیه» می‌دانستند. پس از شهادت امام حسین(ع)، چون فرزندان امام حسین(ع) و امام حسن(ع) تحت نظر بودند، و از طرفی محمد بن حنفیه نه در واقعه کربلا شرکت کرده بود و نه به بیعت ابن زبیر تن داده بود، میدان فعالیت برای او و فرزندش بیشتر باز بود. به نقلی ابوهاشم پسر محمد حنفیه هنگام مرگ، محمد بن علی، نوه عبدالله عباس را جانشین خود کرد و بدین‌گونه سازمان دعوت او به عباسیان رسید.<sup>(۲۲)</sup>

□ فرزندان امام حسین(ع) به رهبری ائمه شیعه: امام باقر(ع).

□ فرزندان امام حسن(ع) و در رأس آن‌ها «عبدالله بن الحسن» و بعدها پسرش «محمد»؛ معروف به «نفس زکینه».

در آغاز، عباسیان مردم را به نام خود دعوت می‌کردند<sup>(۲۳)</sup> و همزمان با آن‌ها، دعوت‌گران علوی نیز در خراسان پراکنده بودند. از طرفی تنی چند از داعیان عباسی گرفتار و کشته شده بودند و ممکن بود که اگر کار به همین منوال پیش برود، رهبری دعوت هم افشا شود. از سوی دیگر، مردم - به‌ویژه مسلمانان غیر عرب - به علویان علاقه بیشتری داشتند؛<sup>(۲۴)</sup> بنابراین عباسیان دریافته‌اند که اگر مردم را به نام خود دعوت کنند و در کنار آن‌ها، فرزندان علی(ع) هم مردم را به خود بخوانند، کسی به ایشان دل نخواهد بست و همه یا دست کم بیشتر مردم به علویان خواهند پیوست و کار آنان به جایی نخواهد رسید. از این‌رو، پس از بررسی کامل و چند تجربه کوچک و خطرناک ولی پرفایده، با مهارت کامل و دقت کافی، شعار «الرضا من آل محمد» را مطرح کردند، مردم را به آن دعوت نمودند و از دعوت مستقیم به خود دست کشیدند. آن‌ها با طرح این شعار، هم چهره واقعی خود را از عامه مردم و حکومت پنهان داشتند و خود را آل محمد(ص) جلوه دادند، و هم بدین وسیله خود را به علویان پیوند زدند و از محبوبیت آن‌ها بهره فراوان بردند؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از شیعیان علوی که ماهیت عباسیان را نشناخته بودند نیز به آنان

عموم دعوت شدگان - به ویژه خراسانیان - هم به خاطر دوری از حجاز و هم به خاطر فشار حکومت که مانع هرگونه پرسشی در مورد بنی هاشم بود توانایی شناخت دسته‌بندی‌های سیاسی بنی هاشم را نداشتند و گمان می‌کردند که «آل محمد» فقط یک گروه است. آن‌ها بین عباسیان، بنی حسن(ع) و بنی حسین(ع) فرق نمی‌گذاشتند؛ از این رو علاقه‌مندان آل محمد و ناراضیان حکومت، جملگی زیر این پرچم گرد آمدند.

امام عباسی، با اصرار به سران دعوت خود تأکید می‌کرد که از او هیچ نامی نبرند و عامه مردم را به «الرضا من آل محمد» بخوانند<sup>(۲۵)</sup> و در پاسخ کسانی که می‌خواهند «الرضا» را بشناسند، بگویند: «ما تقیه می‌کنیم.» البته آن‌ها مجاز بودند که نام امام عباسی را تنها به افراد مورد اعتمادشان بگویند!

«الرضا من آل محمد» در نزد سران دعوت و عباسیان، امام عباسی بود، ولی عامه افرادی که به دعوت پیوسته بودند از این امر آگاه نبودند، لذا هنگامی که امام عباسی خواست «ابومحمد صادق» را برای دعوت به خراسان روانه کند، برای پرهیز از افشای چهره واقعی خود به وی تأکید کرد که از برخورد با دعوتگران علوی به ویژه شخصی به نام «غالب» - که به شدت دوستدار علویان بود - پرهیز کند، ولی غالب از آمدن ابومحمد آگاه شد و به نزد او رفت و بین آن دو درباب برتری عباسیان و علویان مناظره‌ای سخت درگرفت. پس از این واقعه، راز ابومحمد فاش گردید و به دست والی خراسان کشته شد<sup>(۲۶)</sup> (۱۰۶ هجری). ظاهراً پس از مرگ او و برای پیش‌گیری از افشای دعوت عباسی، شعار «الرضا من آل محمد» مطرح شده است.<sup>(۲۷)</sup>

### الرضا من آل محمد نزد دعوت شدگان

از بررسی گزارش‌های مورخان در باب دعوت و بیعت مردم خراسان با «الرضا» و عکس‌العمل آنان پس از ظهور و به حرکت رسیدن عباسیان، بر می‌آید که بیشتر دعوت شدگان - اگر نه همه آن‌ها - «الرضا من آل محمد» را شخصی از فرزندان پیامبر(ص)

می‌دانسته‌اند. به گفته «فلیپ حتی» «شیعیان می‌پنداشتند که خاندان هاشم منحصر به فرزندان علی (ع) است.»<sup>(۲۸)</sup> از این رو، پیروزی عباسیان موجب سرخوردگی بسیاری از ایرانیان شد، حتی برخی زبان به اعتراض گشودند و جان خود را بر سر این کار نهادند. قیام‌هایی چون قیام «شُرَیک بن شیخ» در بخارا و اعتراض برخی سران دعوت و نیز گرایش ایرانیان به قیام‌های ضد عباسی علویان نشان می‌دهد که در نظر آنان «الرضا من آل محمد» کسی از فرزندان پیغمبر بوده است. اینک نمونه‌ای از شواهد تاریخی این نظریه را از نظر می‌گذاریم:

۱- پس از ظهور دولت عباسی و آگاهی عباسیان از تمایل «ابوسلمه» به علویان، «سفاح» برادرش منصور را با سی تن به خراسان فرستاد تا هم از «ابومسلم» بیعت بگیرد و هم نظر او را درباره کار ابوسلمه جویا شود. یکی از نوادگان امام سجاد (ع) به نام «عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین الأعرج» همراه این هیأت بود. «سلیمان بن کثیر خزاعی» یکی از بزرگ‌ترین داعیان عباسی که پیش از ابومسلم رهبر سازمان دعوت در خراسان بود، به عبیدالله گفت: «انا غلطنا فی امرکم و وضعنا البیعة فی غیر موضعها، فهلکم تبایعکم و ندعوا الی نصر تکم:»<sup>(۲۹)</sup> ما در مورد کار شما اشتباه کردیم و بیعت را در جای خودش ننهادیم، بیاید با شما بیعت کنیم و مردم را به یاری شما بخوانیم.» عبیدالله گمان کرد که این پیشنهاد توطئه‌ای از طرف ابومسلم است و اگر به ابومسلم خبر ندهد او را خواهد کشت. از این رو جریان را به ابومسلم خبر داد و ابومسلم، یار دیرین خویش را طبق فرمان امام عباسی که «به هر کس شک کردی او را بکش»، گردن زد، او حتی بنا بر برخی روایات، عبیدالله را نیز مسموم کرد و از میان برداشت!<sup>(۳۰)</sup>

این واقعه که در حدود چهار ماه پس از ظهور دولت عباسی روی داد نشان می‌دهد بسیاری از خراسانیان (و حتی افرادی در رأس دعوت عباسی چون سلیمان بن کثیر خزاعی) گمان می‌برده‌اند که حکومت به علویان خواهد رسید.

۲- پس از پیروزی عباسیان و آشکار شدن چهره واقعی دعوت عباسی و شناخت مردم از

این دعوت، یکی از بزرگان بخارا به نام «شُرَیک بن شیخ مهری» که «مردی بود از عرب به بخارا باشیده، و مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی(ع) و گفتی: ما از رنج مروانیان اکنون خلاصی یافتیم. ما را رنج آل عباس نمی‌باید، فرزندان پیغامبر باید که خلیفه پیغامبر بود. خلقی عظیم بر وی گرد آمدند. و امیر بخارا «عبدالجبار بن شعیب» بود و با وی بیعت کرد و امیر خوارزم «عبدالملک بن هرثمه» با وی بیعت کرد و امیر بَرَزَم «مُخَلَّد بن حسین» با وی بیعت کرد و اتفاق کردند و پذیرفتند که این دعوت آشکار کنیم و هر کس که پیش آید با او حرب کنیم.»<sup>(۳۱)</sup>

بنابر نقل منابع دیگر، بیش از سی هزار نفر دعوتش را پاسخ گفتند و چند ماه با «زیاد بن صالح» فرستاده ابومسلم جنگیدند تا سرانجام شریک کشته شد و قیام سرکوب گردید.<sup>(۳۲)</sup> از این گفته «نرشخی» (م ۳۴۸): «چون زیاد از بخارا دل فارغ کرد، به جانب سمرقند رفت و آنجا او را حربها افتاد»<sup>(۳۳)</sup> بر می‌آید که مردم سمرقند نیز علیه عباسیان به پاخاسته بودند؛ چنان‌که از وسعت قیام شریک و پیوستن گروه زیادی از مناطق مختلف (بخارا، خوارزم، بزم) به این قیام بر می‌آید که دستکم مردم این نواحی معتقد بوده‌اند که «الرضا من آل محمد» شخصی از فرزندان پیامبر(ص) است. گرچه قیام شریک که خواستار خلافت فرزندان پیامبر بود سرکوب شد (۱۳۳ هجری)، ولی هم‌چنان معتقدان به این عقیده در خراسان بسیار بوده و حتی در میان فرماندهان و حکمرانان خراسان نیز افرادی برای این عقیده بودند. گواه این مطلب آن‌که چون در سال ۱۴۰ هجری، منصور، «عبدالجبار آزدی» را حکومت خراسان داد، وی به تعقیب شیعیان بنی‌هاشم پرداخت و از آنان کشتاری عظیم کرد و در تعقیب آنان اصرار ورزید؛ آن‌ها را مثله کرد و شماری از فرماندهان و حکمرانان خراسان از جمله «مُعَیْرَة بن سلیمان» و «حُرَیْش بن محمد دُهَلِی» - از فرماندهان و - «مَجَاشَع بن حُرَیْث انصاری» - حکمرانان بخارا - و ابوالمغیره، «خالد بن کثیر» حکمران قهستان را به جرم دعوت به فرزندان علی بن ابی طالب(ع) کشت.<sup>(۳۴)</sup>

### الرضا من آل محمد پس از بنیاد دولت عباسی

این شعار کمی پس از سال ۱۰۰ هجری آغاز شد و دعوتگران علوی و عباسی مشترکاً آن را تبلیغ کردند. البته این شعار، در قیام «زید بن علی» و فرزندش «یحیی بن زید» در زمان امویان نیز مطرح شده بود.

اما عباسیان تا ظهور دولت و آشکار شدن چهره واقعی‌شان با تأکید فراوان آن را تبلیغ می‌کردند. قاعدتاً باید با پیروزی دولت عباسی این شعار نیز پایان می‌یافت، ولی نه تنها چنین نشد، بلکه بیش از پیش جا افتاد و گسترش یافت.

حدود سه ماه بعد از روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۳ هجری در خراسان، «شریک بن شیخ» با طرح مجدد این شعار روحی تازه در آن دمید. از آن پس علویان یکی پس از دیگری به قیام‌هایی در گوشه و کنار قلمرو اسلامی به ویژه در حجاز، عراق و ایران دست زدند و بسیاری از آنان در قیام‌های خود به «الرضا من آل محمد»

دعوت کردند. قیام‌های پراکنده ادامه داشت تا آن که پس از مرگ هارون، درگیری امین و مأمون بر سر حکومت، موجب ضعف قدرت عباسی شد و قیام‌های علویان جان تازه‌ای گرفت. این قیام‌ها با وسعت زیادی که داشت، خطر اصلی حکومت عباسی به‌شمار می‌آمد و مأمون که دولت عباسی را در خطر انقراض می‌دید به اجبار علی بن موسی، امام هشتم شیعیان را با نام «الرضا» ولی عهد خود قرار داد<sup>(۳۵)</sup> و به این وسیله علویان شورشی را خلع سلاح کرد. مأمون پس از آن که دیگر شورشیان را هم سرکوب و اوضاع را تثبیت کرد، علی بن موسی‌الرضا را به شهادت رساند؛ ولی دیری نپایید که دوباره شعله انقلاب برافروخته شد و در سال ۲۰۷ هجری (حدود چهار سال بعد از شهادت امام رضا) این شعار دوباره مطرح گردید.<sup>(۳۶)</sup>

با نگاهی به منابع، می‌توان ادعا کرد که در دوران کمتر خلیفه‌ای از خلفای عباسی کسی از علویان با دعوت به «الرضامن آل محمد» قیام نکرده است. به‌عنوان نمونه قیام‌کنندگان ذیل

در قیام خود به «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کردند.  
www.bossmags.com

«یحیی بن عبدالله بن الحسن»<sup>(۳۷)</sup> و «حسین بن علی» (شهید فخر، ۱۶۹ هـ)<sup>(۳۸)</sup> «حسن هرش» (۱۹۸)<sup>(۳۹)</sup> «عبدالله بن معاویه» (۱۲۷ هـ)<sup>(۴۰)</sup> «ابوالسرایا» و «محمد بن ابراهیم طباطبایا» (۱۹۹)<sup>(۴۱)</sup> «عبدالرحمن بن احمد» (از فرزندان عمر بن علی(ع) به سال (۲۰۷)<sup>(۴۲)</sup> «محمد بن قاسم» (از فرزندان امام سجاد به سال ۲۱۹ در زمان معتصم)<sup>(۴۳)</sup> «یحیی بن عمر» (از فرزندان زید بن علی در سال ۲۰۵ به دوران مستعین)<sup>(۴۴)</sup> و «حسن بن زید» و یارانش به سال ۲۵۰ در ری.<sup>(۴۵)</sup> این قیامها و دعوتها پیوسته ادامه داشت تا آنجا که برخی از علویان در مغرب (۱۷۰ هـ) و برخی در طبرستان و دیلم (۲۵۰ هـ) به حکومت رسیدند و از رنج تعقیب و گریز سالیان دراز دمی بیاسودند.



### خاتمه

از بیعت مردم با دعوتها و قیامهای علوی چنین بر می آید که مراد از «الرضا من آل محمد» شخصی از خاندان پیامبر بوده است که مردم یا بزرگان هاشمی و علوی و یا بزرگان بلاد و ... بر او اجتماع کنند و به او راضی شوند؛ هر کس انتخاب می شد «الرضا» بود. بنابراین از «الرضا» شخص معین و مشخصی مراد نبوده است.

## پی نوشتها:

۱. لوئیس معلوف، *المنجد فی اللغة*، (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۳ م) ص ۲۶۵؛ انیس ابراهیم، عبدالحلیم منتصر، *المعجم الوسیط*، چاپ چهارم (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش / ۱۴۱۲ ق) ص ۳۵۱؛ حسین بن محمد اصفهانی راغب، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق ندیم مرعشی، (بی جا، دارالکتاب العربی، افست قم؛ مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان) ص ۲۰۲؛ محمد بن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، (۱۸ ج)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م) ج ۵، ص ۲۳۶.
۲. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الایم و الرسل و الملوک*، (۸ ج)، (قاهره، مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م) ج ۳، ص ۴۵۵.
۳. رضی در این جا به معنای «مرضی» است.
۴. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۲.
۵. همان، ص ۴۵۰؛ عبد الحمید ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، (۲۰ ج)، چاپ اول، (قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م) ج ۱۱، ص ۹.
۶. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۶؛ ابوعلی رازی مسکویه، *تجارب الایم*، تصحیح ابو القاسم امامی، چاپ اول، (تهران، دار سروش للطباعة والنشر، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م) ج ۱، ص ۲۹۴.
۷. مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۷.
۸. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، *الأمامة والسیاسة*، تصحیح علی شیری، (۲ ج)، چاپ اول، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ش) ج ۱، ص ۶۵.
۹. همان، ص ۶۵.
۱۰. همان، ص ۹۵.
۱۱. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، *عیون الأخبار*، (۴ ج)، چاپ اول، (قاهره، دار الکتب المصریة، ۱۹۲۵)، افست قم، منشورات الشریف الرضی، (۱۳۷۳ ش) ج ۱، ص ۶۰۵.

١٢. مجهول المؤلف، *اخبار الدولة العباسية*، تصحيح عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار المطلبي، (بيروت، دارالطبعة للطباعة والنشر، ١٩٧١ م) ص ٩٩.
١٣. طبرى، *پيشين*، ج ٤، ص ٤٢١؛ عزالدين ابن اثير، *الكامل فى التاريخ*، (بيروت، دار صادر، ١٣٨٥ ق/١٩٦٥ م) ج ٤، ص ١٥٥.
١٤. احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، *انساب الاشراف* (٦ قسم)، تحقيق عبدالعزيز الدورى، چاپ اول، (بيروت، دارالنشر، ١٣٩٨ ق / ١٩٧٨ م) ج ١٣، ص ٢٩٨؛ ابن اثير، *پيشين*، ج ٤، ص ١٣٦.
١٥. ابن اثير، *پيشين*، ج ٤، ص ٢١٢.
١٦. مسكويه، *پيشين*، ج ٢، ص ١٦٨؛ ابن اثير، *پيشين*، ج ٤، ص ٣٣٥. متن از تجارب الأمم مسكويه نقل شده است.
١٧. ابوالفرج اصفهاني، *مقاتل الطالبين*، تحقيق سيد احمد صفّر، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضى، ١٤١٤ ق / ١٣٧٢ ش) ص ٤٤٣.
١٨. همان، ص ٤٣٤.
١٩. همان، ص ٤٣٥.
٢٠. محمد بن محمد بن نعمان مفيد، *الأرشاد فى معرفة حجج الله على العباد*، (٢ ج)، چاپ اول، تحقيق مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، (قم، المؤتمر العالمى لآلئفة الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق) ج ٢، ص ٣٥٣.
٢١. جلال الدين سيوطى، *تاريخ الخلفاء*، تحقيق محمد محبى الدين عبد الحميد، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضى، ١٤١١ ق / ١٣٧٠ ش) ص ٣٢٧.
٢٢. سعد بن عبدالله اشعري، *المقالات و الفرق*، تصحيح جواد مشكور، چاپ اول، (تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦١ ش) ص ٣٩ و ٤٠؛ ابوحنفيه نعمان بن محمد تميمي مغربى قاضى نعمان، *شرح الاخبار فى فضائل ائمة الاطهار*، (٣ ج)، تحقيق سيد محمد حسينى جلالى، چاپ اول، (قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٤) ج ٣، ص ٣١٦؛ على بن ابى الفنائم العمري، *المجدى فى انساب الطالبين*، تحقيق احمد مهدوى دامغانى، چاپ اول، (قم، مكتبة النجفى، ١٤٠٩) ص ٢٢٤؛ محمدباقر مجلسى، *بحار الانوار*، (تهران، دارالكتب الاسلامية، بى تا) ج ٤٢، ص ١٠٣-١٠٤.
٢٣. ابوحنفيه احمد بن داود دينورى، *الاخبار الطوال*، تحقيق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قاہرہ، داراحياء الكتب العربية، ١٩٦٠ م) ص ٣٣٣ و ٣٣٥؛ طبرى، *پيشين*، ج ٥، ص ٣١٦.
٢٤. اخبارالدوله، *پيشين*، ص ١٩٨-١٩٩.
٢٥. همان، ص ١٩٤ و ٢٠٠ و ٢٠٤؛ بلاذرى، *پيشين*، ج ٣، ص ٨٢ و ١١٤-١١٥؛ طبرى، *پيشين*، ج ٦، ص ٢٧ و



۴۵ و ۴۶ و ۴۹؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۵۷.

۲۶. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۹۴.

۲۷. دینوری، پیشین، ص ۳۳۳ و ۳۳۵؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۶؛ ابراهیم حسن حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هفتم، (تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۱ ش)، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲۸. فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳) ص ۳۵۷.

۲۹. ابونصر سهل بن عبدالله بخاری، سراسلسله العلویة، تحقیق سید محمدصادق بحر العلوم، چاپ اول، (نجف: المكتبة الحیدریة بالنجف، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م، افست قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ش / ۱۴۱۳ ق) ص ۱۰؛ ابن قتیبه، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۲؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۰۴، ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۷.

۳۰. اصفهانی، پیشین، ص ۱۵۹.

۳۱. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد قباوی، تلخیص محمد بن ظفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، (تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳ ش) ص ۸۶.

۳۲. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی معروف به ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، چاپ اول، (قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۳ ش) ج ۲، ص ۳۵۴؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۴۸؛ ابن قتیبه، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۸.

۳۳. نرشخی، پیشین، ص ۸۷.

۳۴. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۶.

۳۵. اصفهانی، پیشین، ص ۴۵۵ و ۴۹۹؛ طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۳۹؛ قاضی نعمان، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۸.

۳۶. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶۸.

۳۷. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۴، (تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا) ج ۲، ص ۱۸۸. (زندگانی موسی بن جعفر (ع)).

۳۸. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴۱۲؛ اصفهانی، پیشین، ص ۳۶۶ - ۳۸۵.

۳۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۱. (ابن شخص علوی نبوده است).

۴۰. اصفهانی، پیشین، ص ۱۵۵.

۴۱. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۷۷؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۲؛ قاضی نعمان، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۴.

اصفهانی، پیشین، ص ۴۲۸ - ۴۳۵.

۴۲. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶۸.

٤٣. همان، ص ٢١٩؛ اصفهانی، پیشین، ص ٤٦٤ - ٤٧٣؛ قاضی نعمان، پیشین، ج ٣، ص ٣٤٥.
٤٤. طبری، پیشین، ج ٧، ص ٤٢٦؛ اصفهانی، پیشین، ص ٥٠٦؛ محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقی، *الفخري في الآداب السلطانية والآداب الملكية*، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضي، ١٤١٦ ق / ١٣٧٣ ش) ص ٢٤٠.
٤٥. طبری، پیشین، ج ٧، ص ٤٣٣؛ علی بن الحسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٧٥ ش) ج ٢، ص ٥٥٨.

## منابع

- ابراهیم انیس، منتصر عبدالحلیم، *المعجم الوسيط*، چاپ چهارم، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٤١٢ ق / ١٣٧٢ ش).
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید (م ٦٥٦ ق)، *شرح نهج البلاغه*، (٢٠ ج)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، (قاهره، داراحیاء الکتب العربیة، ١٣٧٨ ق / ١٩٥٩ م).
- ابن اثیر، عزالدین (م ٦٣٠ ق) *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دار صادر، ١٣٨٥ ق / ١٩٦٥ م).
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (م ٧٠٩ ق)، *الفخري في الآداب السلطانية*، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضي، ١٤١٦ ق / ١٣٧٣ ش).
- ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، *الأمامة والسياسة* (٢ ج)، تصحیح علی شیری، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضي، ١٣٧١ ش).
- \_\_\_\_\_، *عيون الأخبار* (٤ ج)، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصریة، ١٩٢٥، افسست در قم، منشورات الشريف الرضي، ١٣٧٣ ش).
- ابن منظور، محمد بن مکرم (م ٧١١ ق)، *لسان العرب*، (١٨ ج)، تحقیق و تعلیق مکتب تحقیق التراث، چاپ دوم، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م).
- اشعری، سعد بن عبدالله (م ٣٥١ ق)، *المقالات والفرق*، تصحیح جواد مشکور، چاپ اول، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦١ ش).
- اصفهانی، ابوالفرج (م ٣٥٦ ق) *مقاتل الطالبیین*، تحقیق سید احمد صفّر، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضي، ١٤١٤ ق / ١٣٧٢ ش).
- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله (م ٣٤١)، *سلسلة العلوية*، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ

- اؤل، (نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م. افست قم، منشورات الشريف الرضى، ۱۴۱۳ ق / ۱۳۷۱ ش).
- بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر (م ۲۷۹ ق) / *انساب الاشراف* (۶ قسم)، تحقيق عبدالعزيز الدورى، چاپ اؤل، (بيروت، دارالنشر، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م).
- حسن، ابراهيم حسن، *تاريخ سياسى اسلام*، (۳ ج) ترجمة ابوالقاسم پاينده، چاپ هفتم، (تهران، سازمان انتشارات جاويدان، ۱۳۷۱ ش).
- حتى، فيليب خليل، *تاريخ عرب*، ترجمة ابوالقاسم پاينده، چاپ دوم، (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ ش).
- دينورى، ابوحنيفة احمد بن داود، (م ۲۸۲ ق)، *الاخبار الطوال*، تحقيق عبدالمنعم عامر، چاپ اؤل، (قاهره، داراحياء الكتب العربية، ۱۹۶۰ م).
- راغب، حسين بن محمد اصفهاني، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تحقيق نديم مرعشى، (بى جا، دارالكاتب العربى، بى تا، افست قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان).
- سيوطى، جلال الدين (م ۹۱۱ ق) *تاريخ الخلفاء*، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، چاپ اؤل، (قم، منشورات الشريف الرضى، ۱۴۱۱ ق / ۱۳۷۰ ش).
- طبرى، محمد بن جرير (م ۳۱۰ ق) *تاريخ الرسل والامم والملوك* (۸ ج)، (قاهره، مطبعة الأستقامة، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م).
- العمرى، على بن ابى الفناثم (م قرن ۵ ق)، *المجذى فى انساب الطالبين*، تحقيق احمد مهدوى دامغانى، چاپ اؤل، (قم، مكتبة النجفى، ۱۴۰۹ ق).
- فاضى، نعمان، ابوحنيفة نعمان بن محمد تميمى مغربى (م ۳۶۳ ق) *شرح الاخبار فى فضائل ائمة الاطهار* (۳ ج)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، چاپ اؤل، (قم، مؤسسه النشر الاسلامى، بى تا).
- كلينى، محمد بن يعقوب (م ۳۲۸ ق)، *اصول كافى*، تصحيح على اكبر غفارى، ترجمة سيد جواد مصطفوى (۴ ج)، (تهران، انتشارات علميه اسلاميه، بى تا).
- مجلسى، محمد باقر (م ۱۱۱۱ ق)، *بحار الانوار*، (تهران، دار الكتب الاسلاميه، بى تا).
- مجهول المؤلف، *اخبار الدوله العباسيه*، تصحيح عبدالعزيز الدورى و عبد الجبار المطلبى، (بيروت، دارالطبعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱ م).
- مسعودى، على بن الحسين (م ۳۴۵ ق)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۰ ش).
- مسكويه، ابو على رازى، *تجارب الأمم*، تصحيح ابوالقاسم امامى، چاپ اؤل، (تهران، دار سروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م).

- معلوف، لوئيس، المنجد في اللغة، (بيروت، دارالمشرق، ١٩٧٣ م).
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (م ٤١٣)، الأرشاد في معرفة حجج الله على العباد (٢ ج) تحقيق مؤسسة آل البيت لأحياء التراث: چاپ اول، (قم، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق).
- نرشخي، ابوبكر محمد بن جعفر، تاريخ بخارا، ترجمة ابونصر احمد بن محمد قباوي، تلخيص محمد بن ظفر بن عمر، تصحيح مدرس رضوي، چاپ دوم، (تهران، انتشارات توس، ١٣٤٣ ش).
- يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب معروف به ابن واضح، تاريخ يعقوبي، (٢ ج)، چاپ اول، (قم، منشورات الشريف الرضي، ١٤١٤ ق / ١٣٧٣ ش).



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی